

زندگینامه ریتسوس

یانیس ریتسوس، اول ماه مه ۱۹۰۹ در مونم واسیا (جنوب شرقی پلپونز - یونان) به دنیا آمد؛ آخرین فرزند خانواده‌ای ثروتمند و زمیندار. نخستین سالهای کودکی اش تنها دوران سعادتبار زندگی خانوادگی اش بود. به زودی خانواده از نظر اقتصادی با فاجعه روبرو می‌شد. به همراه نداری، مصائب بزرگتر دیگری از راه رسیدند: مرگ برادرش میمیس (دیمیتریس)، دانشجوی افسری نیروی دریایی بر اثر سل در سال ۱۹۲۱؛ و چند ماه بعد، مرگ مادرش به همین بیماری. پدر دیوانه می‌شود. زندگی اش در سال ۱۹۳۸، در تیمارستان دافنی (در حومه آتن) به پایان می‌رسد. باید یادآور شد که خواهر شاعر «لولآ»، یار وفادار سالهای کودکی اش، در سال ۱۹۳۶، نیز به همین تیمارستان منتقل خواهد شد.

شاعر به همراه «لولآ»، سالهای دبیرستان را در شهر کوچک «گیتیو» می‌گذراند. در سال ۱۹۲۵ برای ادامه تحصیلاتشان به آتن می‌آیند. اما به زودی خود ریتسوس نیز مبتلا به سل خواهد شد (بیماری‌ای که تا آن زمان هنوز علاج‌ناپذیر بود و بیماران را مرگی قریب‌الوقوع همواره تهدید می‌کرد).؛ در آینده، حدوداً تا سال ۱۹۴۰، زندگی اش در میان آسایشگاههای مسلولین خواهد گذشت - آسایشگاههای سوتیریا، کاپسالونا، آیوس یوانیس (خانیا - کِرت)، پاریتا؛ و در این فواصل در آتن، که برای زنده ماندن و بقا ناچار است به کارهای طاقت‌فرسا و گاه در شرایطی ذلت‌بار پردازد.

بر لاج این سرنوشت شوم و بر علیه خود مرگ که مدام او را تهدید می کند، ریتسوس که از دوران کودکی خود را شاعر احساس می کند، بی وقته می نویسد. در شعر تنها پناهگاه خود را می جوید. در شعر، و از سال ۱۹۲۹ در آرمان سوسیالیزم که در آسایشگاه «سوتیریا» آن را با آغوش باز می پذیرد. ایمان به این رؤیای آینده، به شعر او نیز الهام می بخشد.

از سال ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۳۴ مجموعه «تراکتور» (منتشر شده به سال ۱۹۳۴) و «اهرام» (منتشر شده به سال ۱۹۳۵) را می نویسد. در سال ۱۹۳۶ به بهانه به خون کشیده شدن تظاهرات کارگران توتون سازی در تسالونیک، شعر بلند «اپتیافوس» را می نویسد. دیکتاتوری «مناکاس»، این کتاب را نیز به همراه دیگر کتابهای «ضاله» و «براندازانه» در پای ستونهای معبد زنوس المپ در آتن به آتش می کشد.

در این فاصله تا زمان جنگ دوم جهانی، ریتسوس به عنوان هنرپیشه و رقصنده در تئاترهای مختلف به کار می پردازد، بعدها وارد «تئاتر ملی» و «اپرای آتن» می شود. از جمله همکاریهای «ماریا کالاس»، خواننده گمنام آن زمان و اسطوره آواز اپرایی آینده است.

در دوران اشغال یونان توسط نازیها، به عضویت جبهه آزادیبخش ملی (E.A.M) در می آید و در بخش ادبی آن به فعالیت می پردازد. عود دوباره بیماری مُزشش سل، او را در بستر میخکوب می کند؛ در این وضعیت نیز دست از نوشتن برنمی دارد و بی وقته می نویسد.

(بسیاری از آثار این دوره بلافاصله پس از وقایع شوم دسامبر ۱۹۴۴ که طی آن قوای انگلیسی، خاک یونان را به اشغال خود در آوردند، از بین می روند، از جمله یک رمان بزرگ و دوازده مجموعه شعر). در دسامبر ۱۹۴۴، نیروهای چپ را در ترک آتن و راهپیمایی بزرگشان رو به سوی کوههای مقدونیه دنبال می کند. به «کوزانی» می رسند؛ در آنجا نمایشنامه تک پرده ای «آتن در اسلحه» را می نویسد که بلافاصله به اجرا در می آید.

در نخستین سالهای پس از جنگ، در انتشارات «گووستی» به عنوان مصحح و ویراستار متون ادبی به کار می پردازد. بسیاری از آثار داستایوسکی و تولستوی را ویرایش می کند. همزمان با گاهنامه ادبی «نشاگرامانا» («ادبیات آزاد») به همکاری می پردازد.

در سال ۱۹۴۸ دستگیر و ابتدا به «کونتوپولی - لیمنوس» و سپس به «ماکرونیسوس» و دست آخر به «آی استراتی» تبعید می‌شود. اوت ۱۹۵۲ آزاد می‌گردد. لازم به یادآوری است که در دوران تبعید، نشر آثارش ممنوع بوده است.

سال ۱۹۵۴ با فالیچاینورگیادی (پزشک) ازدواج می‌کند و در سال ۱۹۵۵ دخترش «اری» به دنیا می‌آید. سال ۱۹۵۶ جایزه ملی (دولتی) شعر به خاطر «سونات مهتاب» به او اهدا می‌شود.

این سالها تا مقطع دیکتاتوری جدید در یونان (یونان سرهنگها)، از سالهای آرام عمرش است. شاعر - بدون عوامل مختل کاری و معیشتی - خود را انحصاراً وقف شعر و ترجمه شعر می‌کند؛ با اینهمه باید در اینجا یادآور شد و تأکید کرد که او هیچگاه در سرتاسر عمرش، حتی تحت سخت‌ترین شرایط هم یک لحظه از نوشتن باز نماند. در سیاهه آثارش که در اختیارمان است، بی‌شک، وقفه‌های درازمدت زمانی مشاهده می‌شود، در این وقفه‌ها هیچ کتابی از او منتشر نشده است، که تماماً مربوط به تعقیب‌ها و تبعیدها و ممنوعیتهای اعمالی بر اوست.

در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷، همراه با وقوع کودتای سرهنگها، دستگیر و چون هزاران تن به میدان بزرگ اسیدوانی (ایپودروموس - محل تجمع و بازداشت موقت دستگیرشدگان) برده می‌شود؛ در پی آن به جزیره یاروس، و بعد به پارتنی لروس. از اکتبر سال ۱۹۶۸ تا پایان ۱۹۷۰ در کارلووآسی (جزیره ساموس)، در خانه تحت نظر قرار می‌گیرد. انتشار آثارش هنوز ممنوع است.

سال ۱۹۷۱ در پی اعتراضات جهانی، آزادانه به آتن باز می‌گردد. اکنون زمان بازشناسی و تقدیر او در یونان و جهان فرا رسیده است. بلافاصله پس از تغییر سیاست (و سقوط خونتا)، دکترای افتخاری دانشگاه تسالونیکه به او اعطاء می‌شود (۱۹۷۵)؛ نیز در سال ۱۹۷۸ دکترای افتخاری دانشگاه بیرمنگهام انگلستان، و در ۱۹۸۴ دکترای افتخاری دانشگاه کارل مارکس لایپزیک به او تعلق می‌گیرد.

در سال ۱۹۷۷ مفتخر به دریافت جایزه لنین برای صلح می‌گردد. او همچنین مورد ستایش و تکریم بسیاری از شاعران بزرگ همزمان خود همچون پابلو نرودا، ناظم حکمت، ایلیا ارنبورگ، پل الوار و لوئی آراگون واقع شده است. آراگون او را

«بزرگترین شاعر دنیا؛ دست کم در این دنیایی که ما می‌شناسیم و به ابعادش آگاهی داریم» می‌داند.

از میان انبوه جوایز و عناوین افتخاری که به خاطر زندگی و آثارش به او اهدا شده، می‌توان به مهمترینشان، به این شرح اشاره کرد:

جایزه بزرگ بین‌المللی شعر بینال کنوک - له - زوت (بلژیک - ۱۹۷۲)؛ جایزه جهانی دیمیتروف (بلغارستان - ۱۹۷۴)؛ جایزه بزرگ شعر فرانسه «آفره دووینی» (۱۹۷۵)؛ جایزه جهانی شعر «اتنا - تانورمینا» (ایتالیا - ۱۹۷۶)؛ جایزه بین‌المللی شعر (سرنیو - بریانزا - ایتالیا، ۱۹۷۶)؛ جایزه جهانی شعر «موندلو» (ایتالیا - ۱۹۷۸)؛ جایزه جهانی صلح برای تمدن و فرهنگ (از سوی شورای جهانی صلح - ۱۹۷۹)؛ جایزه «فلیچه ماستروانی» (ایتالیا - ۱۹۸۵)؛ جایزه «لاچیتا دل استرتو» (از سوی آکادمی بی‌یلا - ایتالیا ۱۹۸۵)؛ جایزه بزرگ «گلنچ زرین شعر» (یوگوسلاوی - ۱۹۸۵)؛ جایزه مخصوص «شاعر صلح جهانی» از سوی سازمان ملل متحد (۱۹۸۶)؛ جایزه لوتس و سکه طلا به نام ریتسوس (فرانسه - ۱۹۸۶)؛ دکترای افتخاری دانشگاه آتن و مدال طلای شهرداری آتن (۱۹۸۷)، مدال «لامبراکیس» (آتن - ۱۹۸۹)؛ ستاره بزرگ دوستی خلفها (آلمان دموکراتیک - ۱۹۸۹)؛ صلیب بزرگ گردان اسقف ماکاریوس (قبرس - ۱۹۸۹)؛ نشان افتخار شورای عالی اتحاد شوروی (۱۹۸۹) و جایزه صلح «ژولیو کوری» (از سوی سازمان جهانی صلح (۱۹۹۰)).

او همچنین عضو آکادمی علوم و ادبیات ماینز (آلمان)، آکادمی مالارمه (فرانسه)، عضو هیئت ژوری جایزه جهانی لنین و رئیس افتخاری شورای جهانی صلح؛ و نیز عضو افتخاری اتحادیه ادیبان قبرس و انجمن فرهنگی یونان و استرالیا (ملبورن) و دهها مؤسسه فرهنگی دیگر است. اکثر شهرهای یونان، او را به عنوان شهروند افتخاری خود اعلام کرده‌اند.

یانیس ریتسوس از ورای شصت سال کار پیگیر شاعرانه، توده‌ای آثار خلاق به ادبیات دنیا عرضه کرده است. بیش از یکصد مجموعه شعر چاپ شده، و بسیاری مجموعه شعر چاپ نشده دیگر، به همراه مقالات، نمایشنامه‌ها، ترجمه‌ها، و رمانهای ۹ گانه او، (به اضافه ده جلد کلیات اشعار - در بیش از پنج هزار صفحه) کارنامه درخشان و افتخارآمیز او را تشکیل می‌دهند.

آثارش به بیش از ۴۵ زبان دنیا (و از جمله فارسی) ترجمه شده و شامل ۲۵۰ عنوان مستقل است.

از میان انبوه آثارش به مهمترینشان به شرح زیر می‌توان اشاره کرد:

اپتیافوس (۱۹۳۶)؛ آواز خواهرم (۱۹۳۷)؛ سمفونی بهار (۱۹۳۸)؛ مارش اقیانوس (۱۹۴۰)؛ آزمون (۱۹۴۳)؛ بیداری (۱۹۵۴)؛ سونات مهتاب (۱۹۵۶)؛ تاریخچه (۱۹۵۷)؛ بدرد (۱۹۵۷)؛ زلالی زمستانی (۱۹۵۷)؛ زمان سنگی (۱۹۵۷)؛ محله‌های دنیا (۱۹۵۷)؛ وقتی بیگانه می‌آید (۱۹۵۸)؛ شهر متفادناپذیر (۱۹۵۸)؛ معماری درختان (۱۹۵۸)؛ دور از سایه سروها (۱۹۵۸)؛ زنان کهنسال و دریا (۱۹۵۹)؛ پنجره (۱۹۶۰)؛ پُل (۱۹۶۰)؛ خانه مُرده (۱۹۶۲)؛ در زیر سایه کوه (۱۹۶۲)؛ درخت زندان و زنان (۱۹۶۳)؛ ۱۲ شعر برای کاواچی (۱۹۶۳)؛ شهادتها (۱۹۶۳)؛ فیلوکت (۱۹۶۵)؛ رومیوسینی (۱۹۶۶)؛ اُرس (۱۹۶۶)؛ سنگها؛ تکرارها؛ میله‌ها (۱۹۷۲)؛ هلن (۱۹۷۲)؛ حرکات دست (اشاره‌ها - ۱۹۷۲)؛ بُعد چهارم (۱۹۷۲)؛ بازگشت ایفی گنیا (۱۹۷۲)؛ خریسومیس (۱۹۷۲)؛ ایسمینی (۱۹۷۲)؛ هیجده ترانه لاغر میهن تلخ (۱۹۷۳)؛ دالان و پلکان (۱۹۷۳)؛ گراگاندا (۱۹۷۳)؛ انهدام میلوس (۱۹۷۴)؛ دیگ دودزده (۱۹۷۴)؛ برج ناقوس (۱۹۷۴)؛ کاغذها (۱۹۷۴)؛ دیوار در آینه (۱۹۷۴)؛ بانوی تاجکستانها (۱۹۷۵)؛ آخرین سده پیش از انسان (۱۹۷۵)؛ تقویم تبعید (۱۹۷۵)؛ زنان پیغامگرار (۱۹۷۵)؛ شدن (۱۹۷۷)؛ دروازه (۱۹۷۸)؛ گوشت و خون (۱۹۷۸)؛ زنان مونم واسیا (۱۹۷۸)؛ شاهکار هیولایی (۱۹۷۸)؛ فدرا (۱۹۷۸)؛ دستنوشته کور (۱۹۷۹)؛ شفافیت (۱۹۸۰)؛ تک تارها (۱۹۸۰)؛ اروتیکا (۱۹۸۱)؛ آوازهای رفیقانه (۱۹۸۱)؛ شمایلگاه قدیسان گمنام (رُمان ۹ جلدی با جلدها و عنوانهای مستقل ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶)؛ تمثال سه گانه ایتالیایی (۱۹۸۲)؛ مونوواسیا (۱۹۸۲)؛ همسرایی صیادان اسفنج (۱۹۸۳)؛ تیرزیاس (۱۹۸۳)؛ منظومه‌های پیروزی (۱۹۸۴)؛ بازتابها (۱۹۸۷)؛ ۱۱۱ × ۳ نُثاشی (۱۹۸۷)؛ کلیات اشعار (جلد نهم و دهم، ۱۹۸۹)؛ و...

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مرگ یانیس ریستوس که جهان را در اندوه و ماتم بزرگی فرو برد در ساعت نه و سی دقیقه یکشنبه شب یازدهم نوامبر ۱۹۹۰ در پی یک روز دردناک و پراضطراب، و پس از حدود یازده ماه که بیماری او را میخکوب بستر کرده بود، روی داد. او که در زمان حیاتش، پیشاپیش به اسطوره‌ای بدل شده بود، راه خود را آزادانه‌تر به سوی کمال جاودانگی پی گرفت.

او را طبق وصیتش در زادگاهش مونم واسیا در آغوش صخره عظیم و شکوهمند این شهر کوچک باستانی به خاک سپردند.